

عرفان؛ نزدیک‌ترین علم به دین

ک پژوهشگر فلسفه اظهار کرد: علمی که می‌تواند ما را به دین بیاورد و ما را به ساحت‌های دین ببرد، عرفان است؛ چون بین عرفان و متون مقدس دینی مشابهت‌های زیادی وجود دارد.



یک پژوهشگر فلسفه اظهار کرد: علمی که می‌تواند ما را به دین بیاورد و ما را به ساحت‌های دین ببرد، عرفان است؛ چون بین عرفان و متون مقدس دینی مشابهت‌های زیادی وجود دارد. علمی که دارای تفکر انضمامی است، عرفان است. دینداری در دنیای جدید نیازمند علم است و آن علم نه فلسفه و نه فلسفه دین، بلکه عرفان است.

به گزارش ایکن؛ نهمین همایش بین‌المللی «فلسفه دین معاصر» امروز، ۹ خردادماه با سخنرانی جمعی از پژوهشگران و اندیشوران به صورت مجازی برگزار شد. اردشیر محمودی، پژوهشگر فلسفه دین در این همایش با موضوع «عدم توجه به ابعاد فرهنگی و انضمامی دین در همایش‌های فلسفه دین» به ایراد سخن پرداخت که در ادامه متن آن را می‌خوانید:

در ابتدا پرسش این است: فلسفه دین که مدعی شناخت دین است، چقدر در این ادعا توانایی دارد؟ آیا معرفت‌شناسی فلسفه دین کاشف حقیقت دین هست یا نیست؟ اگر سخن جان هیک را در باب شناخت ما از حقایق دینی مورد توجه قرار دهیم، اینطور است که می‌گوید شناخت ما از حقایق دین و خدا، توهماتی واقع‌نما هستند. آیا این شناخت‌های تصویری ناقص که به زعم هیک وهم‌آلود هم هستند، می‌تواند ما را به حقیقت دین نزدیک کند؟ امام باقر(ع) نیز فرمود هر معنایی که در ذهن خود با دقت فراوان تصور می‌کنید، این مفهوم مخلوق شما است و ساخته ذهن شما است که به شما برمی‌گردد. در اینجا نظریاتی وجود دارد که برخی طرفدار فلسفه دین هستند و می‌گویند قرار نیست فلسفه دین ما را به عمق دین ببرد و کارکرد خاصی دارد، اما از نظر بنده فلسفه دین مانند کلام ما را به حقیقت نزدیک نمی‌کند.

برای همین بحث ما متوجه خود عقل است که مبنای فلسفه و یا فلسفه دین خود عقل است. عقل توانایی‌های زیادی دارد و نقش بی‌رقیبی نیز در تمدن بشری داشته است و حضور فعال عقل در گذار ما از دوره اسطوره و دفاع و تبیین حقایق ادیان و تلفیق حکمت و دین و اخلاق و ادبیات و ظهور دوره مدرن قابل‌انکار نیست و عقل به نقد مدرنیته نیز پرداخته است و نمی‌شود از توانایی آن چشم‌پوشید. اما ضعف‌هایی نیز دارد. حال باید دید چرا عقل نمی‌تواند ما را به سمت حقایق دینی ببرد؟ خود فلاسفه هم در فلسفه کلاسیک و حکمت قدیم و فلسفه جدید به آنها اشاره کرده‌اند. از نظر فلسفه صدرا و مشاء، عقل با ماهیت اشیاء؛ یعنی حدود و ویژگی‌های مفید آنها سروکار دارد و از دستیابی به شناخت حقیقی اشیاء ناتوان است و این سینا می‌گوید شناخت حد واقعی اشیاء حتی در منطق که مبنای آن تصویری است، توسط عقل ممکن نیست.

براساس حکمت متعالیه نیز، حقیقت موجودات را وجود تشکیل می‌دهد، اما عقل با مفاهیم و یا حدود وجود کار دارد که عبارت از ماهیت است و عقل با ماهیت و تصوراتی که از آنها دارد سروکار دارد. از منظر فلسفه جدید، عقل همان‌طور که از دوره سنت کنیز الهیات بود، در دوره مدرن کنیز علوم تجربی شد و در این دوره تا دوره کانت، کانت عقل را مورد نقادی قرار داد و گفت که حدود عقل در متافیزیک کاربرد ندارد و حدودش در مقولات منطقی، ریاضیات و فیزیک است و اثبات‌گرایی قرن نوزدهم نیز عقل را در ریاضیات و اخلاق هم ناتوان می‌دانست و می‌گفت کشفیات عقل اعتبار ندارد.

پس خود عقل ناتوانی‌هایش در دوره مدرن توسط فلاسفه مدرن آشکار شد و فلاسفه بعدی و اگزیستانسیل؛ مانند مکاتب روانکاوی و ... ، ناتوانی بیشتر عقل را مطرح کردند و حتی علوم اجتماعی که مبنای آن عقل مدرن بود، تغییر وضعیت داد و از جامعه‌شناسی تبیینی به کشف جنبه‌های ارادی کنش انسانی؛ یعنی جامعه‌شناسی تفصیلی عبور کرد. ظهور مردم‌شناسی نیز نقدی بر جامعه‌شناسی مدرن بود. مردم‌شناسی معیارهای جامعه‌شناسی را نداشت که جامعه را به پیشرفته و عقب مانده تقسیم می‌کرد و یک هم‌دلی با جوامع بدوی دارد که در آنها عناصر معقول و مهمی را کشف می‌کند.

اینجا با یک احیای دوباره‌ای روبه‌رو هستیم؛ یعنی عقل مدرن پس از اینکه مواردی را نقد کرد، برخی از اندیشمندان اینها را احیا کردند و جنبه‌های عاطفی، روانی، ناآگاهانه و ایمانی وجود انسان که از دسترس عقل مدرن خارج شده بود، دوباره احیا شد و جنبه‌هایی که مدرن‌ها آنها را مطرح کردند در دوره سنت، توسط اسطوره در زندگی بشر ماقبل مدرن حضور داشته است و انسان سنتی مانند ماهیانی بودند که از شدت حضور آب، از وجود آب غافل بودند.

موضوع بعدی، تفکر انضمامی و انتزاعی است و این تقسیم‌را اندیشمندان اگزیستانسیل ارائه داده‌اند. انسان دارای مراتب حسی، خیالی، عقلی و ... است، اما تفکر انتزاعی تنها بر روی جنبه‌های عقلی موضوع خود تأکید دارد و ذهن فاعل شناسا با

موضوع خود مرتبط است. اما از جمله پیامدهای تفکر انتزاعی، یکی ایده آل گرایی است و عقل از صورت هایی که از موجودت می گیرد، یک ایده هایی برای خود درست می کند که معمولا آن ایده های ذهنی با چیزی که در زمین است، متفاوت است؛ چون چیزی که روی زمین است، متکثر است و چیزی که در ذهن است، بسیار لوکس، شیک و لاکچری است و وقتی عقل اینها را مقایسه می کند، دست به نقادی نمونه های زمینی می زند و بخش های زیادی از موجودات زمینی که از تیررس درک آن خارج هستند نیز نقد و رد می کند.

یکی از دلایل تشکیک و رد موضوعات؛ یعنی مانند تشکیک در وحی و ... ، حاصل دریافت های عقل مدرن و عدم دریافت جنبه های دیگر است. ذهن مدرن وقتی ایده های خود را با امور ملموس مقایسه می کند، می بیند خیلی ها با این فاعل شناسا قابل تطبیق نیستند و اینها را رد کرده است و شاهد نقد شدن سنت و دین هستیم. ایده آل گرایی یک تفکر خوب است، اما خطرناک هم هست؛ چون باعث قطع فرد با واقع گرایی است و نتایج بدی داشته است؛ مانند نژادپرستی که در قرون هجده و نوزده در اروپا رخ داد و حتی در زندگی شخصی نیز موجب می شود، انسان درگیری روانی داشته باشد و در دین نیز خطرناک است؛ زیرا مومن ایده آل گرا، ممکن است دیگر مومنین را تکفیر کند.

اما یکی دیگر از پیامدهای تفکر انتزاعی و ایده آل گرایی آن است که چون فرد ایده آل گرا با ایده های ذهنی که کامل هستند سروکار دارد، وقتی با امور ملموس خود سروکار پیدا می کند؛ چون این امور با ذهنیات او تطابق ندارند، فرد موضع طرد را می گیرد. یکی از دلایل الحاد در دوره مدرن به این باز می گردد که چون موضوعات دینی ذومراتب هستند و از دسترس عقل انتزاعی خارج؛ لذا آن فرد اینها را کنار می گذارد. انسان نیز موجودی ذوابعاد است و به ایده های ذهنی فرد ایده آل گرا سازگاری ندارد. فرد نمی تواند انسان مقابل خود را درک کند و از کنارش می گذرد که پیامدهایی مانند تنهایی و عدم ازدواج و ... ممکن است یکی از پیامدهای تفکر انتزاعی باشد.

اگر ویژگی اصلی تفکر دوره مدرن انتزاعی است، ویژگی تفکر ماقبل مدرن، انضمامی، تجربی و انسی است که در سنت های دینی، عرفانی، قومی و قبیله ای نیز موجود بوده است. این تفکر انضمامی ممکن است در بدو نگاه فاقد عنصر عقلانیت باشد، اما وقتی با دید نگاه عمیق نگرینسته شود، حکمت های پنهان آن هویدا می شود. در این تفکر، هیچ چیزی قابل طرد نیست، بلکه فرد محقق با زیست همدلانه با موضوع خود در صدد نزدیک شدن به آن است. سبک تفکر انضمامی انسی مانند فیلم مستند است که کارگردان هم فعال و نظاره گر و هم منفعل و پذیرنده است و در نهایت خودش غایب است و سعی دارد تجلیات طبیعت یا بیرون را به ما نشان دهد.

اما آیا فلسفه دین متداول فلسفه دین بما هو دین هست یا نیست. اگر دین دارای ابعاد مختلف است، برای ارتباط با این جنبه های دین، معرفت شناسی فلسفه دین آیا کافی است؟ در هنگام فلسفه ورزی در ساحت ذهن هستیم و از دین بما هو دین غایبیم. به نظر بنده علمی که می تواند ما را به دین بما هو دین نزدیک کند، عرفان است که می تواند ما را به ساحت های دین ببرد؛ چون بین عرفان و متون مقدس دینی مشابهت های زیادی است. علمی که دارای تفکر انضمامی است، عرفان است. دینداری در دنیای جدید نیازمند علمی است و آن علم نه فلسفه و نه فلسفه دین، بلکه عرفان است.